

## چند نکته از زبان فارسی و زبان عربی

دکتر محمّد علوی مقدم

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد جیرفت

### چکیده (۱)

در بخش نخست مقاله حاضر به تفاوت‌های عمده زبان فارسی و عربی اشاره و چند تفاوت مهم میان دو زبان، بیان شده است. آنگاه درباره اینک زبان عربی اشتقاقی و قالبی و زبان فارسی ترکیبی است بحث شده است. سپس استعمال و کاربرد گوناگون یک کلمه فارسی را بیان کرده‌ایم و در این باره نمونه‌های فراوانی جسته‌ایم. در مرحله بعد تعدادی از کلمه‌هایی که ریشه عربی دارند و عرب‌زبانان به شیوه دیگری به کار می‌برند، بررسی شده است. به عنوان مثال، عرب‌زبانان در مورد ترکیب «وخامت اوضاع». واژه «خُطوره الموقف» را به کار می‌برند. پس از آن به این مسئله اشاره شده است که چنانچه ما نتوانیم واژه و ترکیب جدیدی در برابر برخی از کلمات بیگانه‌ای که در زبان فارسی رواج یافته است و همگان با آنها آشنا هستند فرار دهیم - واژه‌ها و ترکیب‌هایی که در بردارنده همان مفاد باشد - باید واژه و ترکیب قبلی را که قابل فهم همگان است، به کار ببریم. مثلاً مردم با میکروفون بهتر آشنا هستند تا کلمه معادل آن «صدابره». پرواضح است که ورود چند کلمه بیگانه را به زبان فارسی نمی‌توان هجوم فرهنگی بیگانگان دانست، بلکه هجوم فرهنگی آنگاه است که اخلاقیات ما را به ابتذال بکشانند و بشتوانه اخلاقی را تهدید کنند.

بحث پایانی مقاله حاضر، موضوع «مترادف» در کلمات است که از دیرباز مورد

توجه بوده است. برخی منکر مترادف هستند و گروهی نیز به مترادف اعتقاد دارند. مسئله «ترادف» از قرون اولیه هجری مورد بحث محققان بوده است و در دوران معاصر نیز از مسائل بحث‌انگیز شد و سرانجام اینکه در «مجمع اللغة العربیه» قاهره درباره مترادف‌ها بحث و در پایان چنین اظهار نظر شد که ما مسلمانان، برای بسیاری از مسائل، قرآن مجید را ملاک قرار می‌دهیم و در مسائل مختلف به قرآن مراجعه می‌کنیم، چه خوب است که در این مسئله هم ملاک و میزان ما کتاب خدا باشد. و چنین شد که به قرآن مراجعه شد و در نهایت نتیجه گرفتند که مترادف در زبان عربی معنی و مفهومی ندارد، بلکه هر لفظ مفهوم خاصی دارد و ممکن نیست که لفظ دیگری جای آن را بگیرد.

کلید واژه‌ها: زبان عربی اشتقاقی و قالبی، زبان فارسی ترکیبی، کلمات عربی الاصل، میکروفون «صدابرد»، کابل «باقه»، بروشور «دفترک»، اِفِاف «دربازکن»، مترادف، صفات فراوان موجود در کلمه، مجمع اللغة العربیه.

پارسیان در زبان خویش، تذکیر و تانیث ندارند و صیغه‌ای که برای مذکر به کار می‌برند، برای مؤنث نیز به کار می‌برند. همین حالت برای موصول‌ها و ضمائر و اسامی اشاره هم وجود دارد.

تفاوت دیگر اینکه در زبان فارسی برای افعال شش صیغه و در زبان عربی چهارده صیغه وجود دارد و این نکته درباره ضمائر هم صدق می‌کند. در زبان عربی آخر کلمات در جمله‌های مختلف به حسب عوامل گوناگون که به کلمه می‌چسبد، تغییر می‌کند ولی در زبان فارسی چنین نیست و فقط وقتی کلمه مضاعف می‌شود آخر آن کسره می‌گیرد. در زبان عربی مشکل معتل و مهموز و مضاعف وجود دارد که قواعد اعلال و ادغام درباره آنها اجرا می‌شود و در زبان فارسی چنین نیست.

در زبان عربی، الف و لام تعریف که «ادَّقُ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدُ مِنَ السَّيْفِ» است، وجود دارد و در زبان فارسی، چنین نیست. در زبان فارسی، می‌توان صفت را بر موصوف، مقدم و یا مؤخر آورد ولی در عربی، قطعاً مؤخر آورده می‌شود.

در زبان عربی، ترخیم منادی ممکن است ولی در زبان فارسی چنین نیست. در این

زبان، در حالات مخصوص به آخر کلمات تنوین می‌چسبد و تنوین ویژه کلمات عربی است و به کلمات فارسی نمی‌چسبد و اگر به آنها تنوین اضافه کنیم و کلمات را منون بخوانیم، نادرست است.

در زبان عربی، اسما و افعال ثلاثی، رباعی و خماسی، مجرد، مزید را اوزان مخصوص معینی است ولی در زبان فارسی چنین نیست.

در زبان عربی مصادر و ابواب مختلف بر معانی مختلف دلالت می‌کند و در پارسی، نشانه‌ای از این ابواب نیست.

در زبان فارسی، بجز دو سه مورد، تشدید وجود ندارد ولی در زبان عربی عام است و تشدید در کلمات وجود دارد.

در زبان عربی اجتماع دو ساکن جایز نیست مگر به صورت خاص ولی در زبان فارسی، حتی سه ساکن هم کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.

اصولاً تفاوت عمده زبان فارسی و عربی در این است که زبان عربی اشتقاقی و قالبی است؛ زیرا عرب‌زبانان برای ساختن مفاهیم جدید، از قالب‌ها استفاده می‌کنند و به سادگی کلمه می‌سازند. عرب‌زبانان از قوالب افعال، تفعیل، مفاعله، استفعال، انفعال و تفاعل، بهره می‌برند و کلمات را در این قوالب می‌ریزند و کلمه جدید می‌سازند و حتی وجود وزن مفعال، فعّاله و دیگر قوالب سبب شده است که به خوبی بتوانند از این افعال استفاده کنند و مثلاً به جای اتومبیل، سیاره و به جای کشتی، باخرة و به جای هواپیما طائره و به جای تانک، دبابه و به جای فرودگاه، مطار را بسازند و حتی فراتر بروند و از کلمه غربی «اسفالت» فعل سَفَلَت و از واژه «پاستوریزه»، فعل «بَسْتَر» و از کلمه «امریکا»، فعل «تَأْمَرَك [= امریکایی شد] ساخته‌اند، مانند:

طریقُ مُسْفَلَت = راه آسفالت شده

لَبَنٌ مَبَسْتَرٌ = شیر پاستوریزه

ولی زبان فارسی – برخلاف زبان عربی – که قالبی و اشتقاقی است، زبانی ترکیبی است؛ برای مثال، می‌گویند: فرودگاه، هواپیما، دروازکن، پیام‌گیر، آشپزخانه، مخلوط‌کن.

ترکیبی بودن زبان فارسی، بدین معنا است که کلمات را ترکیب می‌کنیم و مفهوم جدیدی می‌سازیم؛ که البته باید از ترکیبی بودن زبان فارسی به خوبی بهره جست و در هر ترکیب مفهوم خاص از آن دریافت کرد و نباید از یاد برد که یک کلمه در زبان فارسی در ترکیبات مختلف به کار می‌رود و در هر ترکیب، مفهوم خاصی دارد و همان کلمه در زبان عربی با تغییرات گوناگون استعمال می‌شود. برای مثال، کلمه «کشیدن» در زبان فارسی در ترکیبات گوناگون، با کلمه‌های مختلف به کار می‌رود. به جدول زیر توجه کنید:

در زبان فارسی می‌گویند:	در زبان عربی می‌گویند:
جنس را کشید=وزن کرد	وزن المتاع، وزن السلعة
بالا کشید	اِخْتَلَسَ اَمْوَالَ النَّاسِ
ترد کشید	تَأَلَّمَ، عَانَى مِنَ الْاَلَمِ
در را کشید	سَجَبَ الْبَابَ
در را بکشید	اِشْحَبَ الْبَابَ
دندان را کشید	خَلَعَ السِّنَّ
زجر کشید	ذَاقَ الْمَرْءُ
زوزه کشید	عَوَى
سرمه کشید	تَكَخَلَ
سیگار کشید	دَخَنَ السِّيْجَارَةَ
طناب را کشید	شَدَّ الْحَبْلَ
عکس کشید	رَسَمَ الصُّورَةَ
قرعه کشید	اِقْتَرَعَ
موی او را کشید	شَدَّ شَحْرَهُ
نان را کشید	وَزَنَ الْحَيْزَ
هفت تیر را کشید	شَهَرَ الْمُسَدَّسَ
کشیدن سیگار ممنوع است	التَّدخين ممنوعٌ

تفريغ الاكل	کشیدن غذا
مَدُّ الأتابيب	کشیدن لوله [=لوله کشی]
نَقْلُ الأثاث	اسباب کشیدن [= اسباب کشی]
حَمْلُ الشَّجَرِ	بارکشیدن
الشطَب	خط کشیدن
الترسيم	کشیدن رسم
أرسمُ عليه وَرَدَةً جميلةً	روی آن، گل زیبایی می کشم
انجَرُ الأمرُ الى...؛ أذى الامرُ الى...	کار به آنجا کشید که...

امروزه واژه‌ها و ترکیبات فراوانی در زبان فارسی به کار می‌رود که ریشهٔ عربی دارند و عربی الاصل هستند؛ اما عرب‌زبانان، آن را به کار نمی‌برند و در زبان عربی، همان کلمات و ترکیبات و اصطلاحات، به شیوه‌ای دیگر به کار می‌رود. برای نمونه، چند کلمه و ترکیب و اصطلاح را ذکر می‌کنیم تا معلوم شود فارسی‌زبانان کلمه‌های عربی الاصل را چگونه به کار می‌برند و خود عرب‌زبانان چگونه از آن استفاده می‌کنند:

عرب‌زبانان می‌گویند:	فارسی‌زبانان می‌گویند:
مُسْتَوِرِدات و تصدیرات	واردات و صادرات
وَحَدَاتُ الإمداد	واحدهای امدادی
مُرْتاح الضمير	وجدانِ راحت
حُطُورة المَوْقف	وخامت اوضاع
سوء الحالةِ الإقتصادية	وخامت اوضاع اقتصادی
الدُّخول مَجَانًا	ورود مجانی
أمتعه شخصيته	وسائل شخصی
وسائط نقلية العامة	وسائل نقلیه عمومی
حالة الطوارئ	وضع فوق‌العاده
هجومُ سافر	هجوم علنی

هيئت قوة مقننه  
ذوب فلزات  
مجلس مجلل  
تبريكات  
ضد مه روى  
طرح هاى دولت  
عكس  
عكاس  
غذاي اضافى  
قانون عرضه و تقاضا  
دفتر ازدواج  
قمر مصنوعى  
قوه مجريه  
قيام ملت  
انقلاب سياسى  
تمايلات سياسى  
مبارزه تبليغاتى  
تحرير اقتصادى  
مدرک تحصيلى  
استعفاى دولت  
استيضاح دولت  
اشغال نظامى  
اصلاح قانون استخدام  
اعتصاب عمومى

وفد السلطنة التشريعية  
صيفر الفلزات  
حفل رائع  
أصدق التهاني، أخلص التهاني  
ضد مه نفسه  
مشاريع الحكومة  
صورة  
مصور - مصورانى  
المتبقي من الاكل - الفاضل من الطعام  
قانون العرض والطلب  
مكتب المأذون  
القمر الصناعى  
السلطة التنفيذية  
انتفاضة الشعب  
انتفاضة سياسية - حركة سياسية  
الاتجاهات السياسية  
خملة الدعاية  
الحصار الإقتصادى  
مؤهلات العلمية  
استقالة الحكومة  
استجواب الحكومة  
إحتلال العسكرى  
تعديل قانون التوظيف  
اضراب عام

اعلامیه دولت	بلاغ حکومتی
اموال دولتی	مُملِکاتُ الحکومة
انتظار خدمت	الایقافُ عَن العَمَل
مجلس معارفه	خَفْلُ التعارف
مسابقات	مُباریات
اتصالی برق	ماش کهربائی
اختلافات مسلکی	الخلافاتُ العقائدية
اداره اعزام محصل	إدارة شؤون البعثات
اداره نظام ووظیفه	ادارة التجنيد
ترمیم کابینه	تعديل الحكومة
ادارات دولتی	المصالح الحكومية- الدوائر الحكومية
هیئت حُسنِ نیت	بَعثة الصداقة
ملاقات	المُقابله
خلع ید	انتزاع المسوولية
تحکیم روابط	تدعيم العلاقات- توطيد الصلات
	- توثيق الصلات

به این ترتیب، زبان فارسی دارای وسعت ویژه‌ای است و گنجایش دگرگونی در آن فراوان است. به عنوان مثال، کلمه فارسی «رسیدن» در زبان عربی به طرق گوناگون به کار می‌رود.

در زبان عربی می‌گویند:

نُصِجَتِ الفاكهةُ

وَصَلَ الخِطابُ

أَكَلَ الطَّعامَ

در زبان فارسی می‌گویند:

میوه رسید [ = نارس نیست ]

نامه رسید

یا در مورد کلمه «خوردن»:

غذا خورد

آب خورد [= نوشید]

شَرِبَ الْمَاءَ

زمین خورد

وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ

سرما خورد

أَخَذَ الْبَرْدَ

سیلی خورد

أَخَذَ عِلْقَةً

غصه خورد

إِغْتَمَ

و یا در مورد ترکیب «دست زدن»:

در عربی می‌گوییم: الْمَسَّ (دست زدن، مانند غَسَلَ مَسَّ مَيْتٍ).  
و مصدر «تصفیق»: دَسْتِ زَدْنِ، مانند: «قُبِّلَ بِتَصْفِيقِ حَادٍ». (با دست زدن های ممتد  
مواجه شد).

یا مثلاً در عبارت «قَامَ الْعَدُوُّ بِالتَّأْمُرِ عَلَيْنَا»، یعنی: دشمن علیه ما دست به توطئه زده  
است.

و نیز در مورد «دست کشیدن»، گاه می‌گوییم:

مَسَحَ الزُّجَاجَ: به شیشه دست کشید و نیز عَطَّلَ الْعَصَلَ: از کار دست کشید  
و در مورد اعتراض می‌گویند: «أَضْرَبَ عَنِ الْعَصَلِ»: دست از کار کشید

به عنوان مثال، کلمه «پاشیدن» در زبان عربی گاه «الرَّش» خوانده می‌شود، همچون:

رَشَّ الْمَاءُ = آب پاشید و گاه «نَثَرَ»، مانند: «نَثَرَ بُدُورَ الْمَحَبَّةِ». یعنی: تخم دوستی پاشید.

یا «نَثَرَ بُدُورَ الْحَقْدِ وَ الْبَغْضَاءِ». یعنی تخم دشمنی پاشید.

یا مثلاً در مورد «از هم پاشیدن» می‌گویند: «تَبَدَّدَ» یا «تَفَرَّقَ»، مانند «تَفَرَّقَ جَمْعُهُمْ»؛  
یا مثلاً در زبان عربی به پاکت میوه «لِيس» می‌گویند و به پاکت نامه، «ظرف» یا «مِغْلَف»

و یا «غلاف» گفته می‌شود: «ظَرْفُ الْبَرِيدِ» یا «ظَرْفُ الْخِطَابَاتِ» یعنی «پاکت پست» و

«ظرف مَغْلَقٌ» یعنی «پاکت سربسته».

شایان ذکر است که اگر ما نتوانیم برای برخی از کلمات بیگانه رواج یافته در زبان  
فارسی که همگانی است، واژه و ترکیبی که معادل آن باشد جایگزین سازیم، باید همان

واژه و ترکیب را به کار ببریم؛ چرا که تداخل فرهنگی و زبانی میان اقوام گوناگون از دیرباز



معمول بوده و این تداخل به سبب پیدایش زمینه‌هایی از قبیل مسائل سیاسی، نظامی و اقتصادی بوده است و کشور وام‌گیرنده کلمه، ناگزیر از پذیرش آن بوده است.

به عنوان مثال، مردم با کلمه‌های زیر مانوس تر هستند تا معادل‌های آنها. مردم ما کلمه «میکروفون» را بهتر درمی‌یابند تا کلمه «صدابر» که معادل آن است؛ زیرا وقتی به هر ایرانی گفته شود: «لطفاً جلوی میکروفون صحبت کنید تا صدایتان به گوش همه برسد» به ذهن او آشنا تر است تا اینکه به وی بگویند: «لطفاً جلوی صدابر صحبت کنید تا صدایتان به گوش همه برسد».

به عنوان مثال، کلمه «کابل» را فارسی‌زبانان بهتر می‌فهمند تا کلمه «بافه» را. یک ایرانی وقتی بشنود که: «بافه» اصلی تلفن این منطقه قطع شده است، شاید چیزی درک نکند ولی اگر به او بگویند: «کابل اصلی تلفن این منطقه قطع شده است»، جمله را به خوبی می‌فهمد.

فارسی‌زبانی که با دارو آشنایی دارد کلمه «بروشور» را در مثال زیر بهتر درمی‌یابد تا معادل آن را که «دفترک» باشد.

وقتی به او بگویند «قبل از مصرف دارو «بروشور» آن را به دقت بخوانید»، متوجه می‌شود، ولی اگر به او بگویند: «قبل از مصرف دارو «دفترک» آن را به دقت بخوانید» شاید چیزی درنیابد.

یک فارسی‌زبان – از طبقه متوسط – از کلمه «إف إف» همان چیزی را درمی‌یابد که باید دریابد، اما از معادل آن، یعنی «دربازکن»، شاید مفهوم دیگری نیز به ذهنش خطور کند؛ زیرا وقتی شما می‌گویید: «دربازکن خانه احتیاج به تعمیر دارد، ذهن شنونده ایرانی که با دربازکن آشنا است، به چیز دیگری هم معطوف می‌شود ولی کلمه «إف إف» چنین نیست. (۲)

البته ورود چند کلمه بیگانه به زبان فارسی را نمی‌توان هجوم فرهنگی بیگانگان قلمداد کرد، زیرا هجوم فرهنگی زمانی روی می‌دهد که اخلاقیات ما را به ابتذال بکشاند و پستوانه اخلاقی ما را تهدید کند. اگر هجوم فرهنگی بیگانگان، با ملتی چنین کند،

مصیبت بزرگی است؛ زیرا سجایای اخلاقی و ملکات فاضله در تأمین سعادت بشری اهمیت دارد و اگر اخلاقیات در جامعه‌ای وجود نداشته باشد، زندگی در آن جامعه، همچون جهنم خواهد شد و همه می‌دانیم کسی خوشبخت و سعادتمند است که روح خود را از پلیدی‌ها پاک کند و روان خویش را آلوده نکند و به ناپاکی‌ها ننگراند. خدای بزرگ در سوره مبارکه «الشمس»، پس از آنکه به خورشید - منبع نور و درخشندگی - و به ماه - که در شب پس از خورشید می‌آید - و به دیگر پدیده‌های طبیعی - همچون آسمان و زمین - سوگند یاد می‌کند و بعد از تأکید کلام خود بدین سوگندها، می‌فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا. (۹-۱۰)

به‌راستی آن کس که نفس و روح خود را پاک گرداند، راه فلاح و رستگاری را دریافته است؛ و کسی که از خواهش‌های نفسانی پیروی کند زیانکار است.

خداوند در این سوره، پس از چند سوگند که از جنبه بلاغی بسیار اهمیت دارد، سخنان مهمی درباره تزکیه نفس بیان کرده است.

بشر زمانی می‌تواند خوشبخت باشد و به سعادت واقعی برسد که علاوه بر دارا بودن سرمایه‌های مادی و پیشرفت در علم و صنعت، به همان اندازه به معارف و معنویات که مایه کمال روح انسانی است، توجه کند.

نکته مهم دیگری که قابل بحث است، موضوع ترادف است:

با مراجعه به کتاب‌های لغت و معجم، درمی‌یابیم که درباره «ترادف» دو عقیده مغایر وجود دارد: یعنی برخی بر این عقیده‌اند که ترادف در زبان وجود دارد و ممکن است برای یک معنا، یک چیز و یا یک مفهوم، کلمه‌های بی‌شماری ذکر شود و لغات گوناگونی به کار رود. به عبارت ساده‌تر، «ترادف» یعنی وجود الفاظ متعدّد برای یک معنی که در آن صورت آن الفاظ را «مترادف» گویند؛ مانند اسب، سمند، باره، خنگ، بادپای و هیون در زبان فارسی و الفاظ انسان و بشر در زبان عربی.

در برابر این گروه، برخی از دانشمندان لغت، منکر ترادف هستند و می‌گویند: درست است که گاه چندین لفظ برای یک معنی به کار می‌رود و ظاهراً همه آن الفاظ دارای یک

مفهوم هستند ولی پس از دقت و بررسی کامل، چنین نتیجه می‌گیریم که این کلمه‌های به‌ظاهر مترادف، هریک دارای ویژگی‌هایی است که در کلمه‌های دیگر وجود ندارد و روی همین اصل نمی‌توان آنها را به‌جای یکدیگر به‌کار برد. به‌عنوان مثال، همین لفظ انسان و بشر، که به‌ظاهر مترادف یکدیگر هستند، در اصل با هم تفاوت‌هایی دارند و چه‌بسا نتوانیم آنها را به‌جای یکدیگر به‌کار ببریم. شاید علت وجود کلمه‌های مترادف این است که یک کلمه ممکن است صفات فراوانی داشته باشد و به همین دلیل، واژه‌های متفاوتی برای آن کلمه موجود باشد؛ به‌عنوان مثال، کلمه‌های دار، مسکن، منزل و بیت که به «خانه» اطلاق می‌شود، به‌سبب وجود صفات گوناگون موجود در آنها است؛ زیرا به‌اعتبار مدور و گرد بودن آن «دار» گفته می‌شود و به‌دلیل مکان نزول «منزل» نامیده می‌شود و به جهت محل سکینه و آرامش «مسکن» خوانده می‌شود و به‌سبب محل بیتوته‌بودنش «بیت» گفته می‌شود. شایان ذکر است که تمامی الفاظ مترادف به‌اعتبارات مختلف و تفاوت آنها از جهت‌های گوناگون است.

معروف است که ابن‌خالویه - متوفای سال ۳۷۰ هجری - روزی در شهر خَلب در مجلس سیف‌الدوله حمدان گفت که من برای شمشیر یکصد و پنجاه اسم می‌دانم. ابوعلی فارسی - متوفای سال ۳۷۷ هجری - که در آن مجلس حاضر بود، تبسمی کرد و گفت: من بیش از یک کلمه برای شمشیر نمی‌دانم و آن کلمه هم «سیف» است. ابن‌خالویه گفت: پس کلمه‌های «مُهَيِّد، صارم، قضیب، حُسام و...» چیست؟ ابوعلی گفت: اینها صفات شمشیر است. (۳)

طرفداران اصل «ترادف» معتقدند که کلمه‌های مترادف به‌واژگان زبان غنا می‌بخشند و اختلاف الفاظ و وجود چند کلمه برای یک معنی و مفهوم واحد، سبب می‌شود که بهتر به‌دل بنشینند و در نتیجه استفاده از هریک از آنها در جای مناسب، مفهوم بهتری در اذهان رسوخ کند و این نظریه از همان قرون اولیه طرفدارانی داشته است و این گروه نظریات خود را در کتاب‌های مختلف ثبت کرده‌اند؛ به‌عنوان مثال، در قرن دوم هجری ابومسحج الأعرابی کتاب النوادر را نوشت و ابن‌سکیت در قرن سوم هجری در

کتاب الالفاظ نظریات خود را به رشته تحریر درآورد.

ابویوسف، یعقوب بن سکیت معروف به ابن سکیت - مقتول در سال ۲۴۴ هجری - ۲۹ کتاب و رساله نوشته و در کتاب الاضداد خود ۹۳ لغت متضاد را با آیات قرآنی و استشهاد از شعر شاعران عرب بیان کرده است.

حاج خلیفه در کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون نوشته است:

و الضد فی اللغة يقع علی معین متضاد یق... (۴)

به عنوان مثال، «قَسَطُ» که مصدر آن «قِسط» است، یعنی «عدالت کرد»؛ مانند: «قَسَطَ الوالی قِسطاً». (حکمران به عدالت رفتار کرد.)

اما، قاسط که مصدر آن «قَسَط و قسوط» است، به معنای ظالم و ستمگر است:

وَ اِنَّا الْقَائِمُونَ فَتَأْتُوا بِجَهَنَّمَ خَطْبًا. (الجن/ ۱۵)

قَسَطَ يَقْسُطُ قِسطاً فهو قاسط: اذا جاز عن الحق.

وَ الرَّجُلُ الْقِسطَاءُ: التي فی ساقها إعوجاج لعدوله عن الاستقامة.

قسط از مصادری است که وصف واقع می شود: «رجل قِسط» مانند «رجل عدل» است.

شایان ذکر است که دو کلمه «قِسط» و «عدل» چون جداگانه به کار روند تقریباً به یک معنا هستند و به معنای رعایت اعتدال در همه چیز و همه کار و هر چیز را به جای خویش قرار دادن است. ولی در اصل قِسط نصیبی است که از روی عدالت باشد؛ قسط سهم واقعی هر کس یا هر گروهی از مجموعه مواهب مادی و معنوی و اجتماعی است.

قسط: سهم واقعی است و زیربنای اقتصادی جوامع را قسط استوار می سازد ولی عدل براساس حقوق وضع شده و قراردادی است.

بحث اصلی ما درباره ترادف است. گفتیم که برخی نیز برآنند که اصولاً ترادف الفاظ، خلاف اصل است و اصل، عدم ترادف است و هر لفظی برای چیز معین و معنای مشخصی وضع شده است و هر لفظی معنای خاصی دارد و اینکه برخی می گویند دو لفظ

به یک معنا است، درست نیست، بلکه در هریک از آن دو کلمه معنایی است که در کلمه دیگر نیست و معنای هر لفظ با لفظ دیگر متفاوت است و گاه ممکن است این تفاوت بسیار دقیق باشد و فقط اهل فن از آن آگاه باشند.

روی همین اصول بود که کسانی همچون احمد بن فارس - متوفای سال ۳۹۵ هـ. - در کتاب *الصحیح فی فقه اللغة و ثعالبی* - متوفای سال ۴۲۹ هـ. - در کتاب *فقه اللغة و ابوهلال عسکری* - متوفای سال ۳۹۵ هـ. - در کتاب *الفروق اللغویة* به برخی از تفاوت‌هایی که میان کلمه‌ها وجود دارد، اشاره کردند. مثلاً ابوهلال گفته است (عسکری، ۱۳۶۲: ۱۱-۱۲): تمامی کلمه‌ها به ظاهر مترادف، مانند: عقل و لب، معرفت و علم، عمل و فعل با یکدیگر تفاوت معنایی دارند و اگر در معنی متفاوت نمی‌بودند، عطف آنها به یکدیگر جایز نبود، در صورتی که ما می‌توانیم آنها را با واو حرف عطف بیاوریم، و حال آنکه مثلاً دو کلمه «زید» و «ابوعبدالله» (که کنیه زید باشد) را نمی‌توان بر یکدیگر عطف کرد زیرا آن دو در واقع و نفس الامر یکی هستند.

مسئله ترادف و مترادف بودن کلمه‌ها نه تنها در قرون اولیه هجری مورد بحث محققان بوده، بلکه در دوران معاصر نیز از مسائل بحث‌انگیز است و سرانجام «مجمع اللغة العربیة» قاهره درباره مترادفات اظهار نظر کرد و مقررات و قواعدی مربوط به تصویب رساند و اذعان کرد باید به کلمه‌های مترادف توجه خاص بشود تا تفاوت دقیق میان کلمه‌ها به خوبی بیان شود و مفهوم دقیق هر کلمه روشن شود.

مجمع اللغة العربیة، سرانجام چنین اظهار نظر کرد که ما مسلمانان برای بسیاری از مسائل، قرآن مجید را ملاک قرار می‌دهیم و در مسائل مختلف به آن مراجعه می‌کنیم، چه خوب است که در این مسئله نیز ملاک و میزان ما کتاب خدا باشد؛ زیرا آن کتاب بهترین راهنما برای ما است. قرآن نه تنها در مسائل گوناگون، بلکه در این موضوع هم می‌تواند راهگشا باشد و به موضوع خاتمه دهد. به همین دلیل به قرآن مراجعه شد و سرانجام نتیجه گرفتند که ترادف در زبان عربی معنی و مفهوم ندارد، بلکه هر لفظ دارای مفهوم خاصی است و ممکن نیست که لفظ دیگری جای آن را بگیرد. برای نمونه،

استدلال کردند که برخی پنداشته‌اند مثلاً دو لفظ «رؤیا» و «حلم» متراف و به یک معنی هستند، در صورتی که چنین نیست و ما نمی‌توانیم به جای کلمه «رؤیا» در آیه شریفه «یا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَقْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبِرُونَ» (یوسف/۴۳)، مثلاً بگوییم: «... یا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَقْتُونِي فِي حَلْمِي إِنْ كُنْتُمْ تَعْبِرُونَ»؛ زیرا در قرآن مجید سه بار کلمه «الأحلام» به کار برده شده است و از قراین چنین استنباط می‌شود که «احلام»، اَضْعَابُ مُشَوَّشٍ و درهم و برهم است و در سه مورد هم جمع به کار رفته است تا بر خلط و آمیختگی و درهم و برهم بودن دلالت کند و از یکدیگر تمیز داده نشود و نتوان آن را به‌طور دقیق تشخیص داد، در صورتی که در مفهوم کلمه «رؤیا» که هفت بار در قرآن مجید به کار رفته است، اولاً روشنی و وضوح وجود دارد نه درهم و برهم بودن و آشفتگی، ثانیاً در تمامی موارد به صیغه مفرد به کار رفته نه به صیغه جمع. ثالثاً پنج مورد (← صافات/۱۰۶-۱۰۵، یوسف/۵ و ۱۰۱، اسراء/۱۶، فتح/۲۸) از هفت مورد کلمه «رؤیا» در مورد انبیا به کار رفته که در واقع همان الهام است و چیزی نزدیک به وحی است.

دو مورد (← یوسف/۱۴) دیگر هم از رؤیاهای صادقانه است که برای عزیز مصر رخ داد و به علت روشنی و وضوح به لفظ «رؤیا» از آن تعبیر شد و همچون اَضْعَابُ أَحْلَامٍ و خواب‌های پریشان و درهم و برهم نیست.

خلاصه اینکه دو کلمه به یک معنا نمی‌تواند باشد و اختلاف معنایی میان کلمه‌ها وجود دارد و به اصطلاح، الفاظ مترادف وجود ندارند و با یکدیگر تفاوت معنایی دارند. به عنوان مثال، در مورد «جُلوس» و «قعود» گفته‌اند:

«فَإِنَّ الْجُلُوسَ هُوَ الْإِنْتِقَالُ مِنْ سَعْلٍ إِلَى عَلْوٍ»، مانند: «جَلَسَ الْفَصْلُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ لِأَنَّهَا نَوْعٌ مِنْ أَنْوَاعِ الْجُلُوسِ».

«وَالْقَعُودُ هُوَ الْإِنْتِقَالُ مِنْ عَلْوٍ إِلَى أَسْفَلٍ»، مانند: فَعَلَى الْأَوَّلِ يُقَالُ لِمَنْ هُوَ نَائِمٌ أَوْ سَاجِدٌ؛ أَجْلَسَ وَ عَلَى الثَّانِي يُقَالُ لِمَنْ هُوَ قَائِمٌ؛ قَعَدَ» (← فیومی، مصباح‌المبیر فی غریب شرح‌الکبیر للرافعی، ص ۱۱۴)

در زبان عربی به علت اشتقاقی بودن، اشتراک و وحدت کلمه‌ها حفظ شده است، مثلاً:

چند نکته از زبان فارسی و زبان عربی ۶۱

کتاب، کتابخانه، مکتبه، کتابفروشی، مکتب، کاتب، کتب، در صورتی که به عنوان مثال در زبان فرانسه چنین نیست. برای نمونه به کلمه‌های زیر توجه کنید تا معلوم شود که کلمه‌های: کتاب، مکتبه، مکتب، کاتب و کتب که عربی هستند، در زبان فرانسه چگونه به کار رفته‌اند:

کتاب: Livse

کتابخانه عمومی = مکتبه عامه: Biblio theque

محل بیع‌الکتب: Librairie

مکتب = دفتر: Bureau

کاتب = نویسنده: Ecrivain

کتب = نوشتن: Ecrire

### پی‌نوشت‌ها

۱. معمولاً به جای کلمه «خلاصه»، واژه نادرست «چکیده» را به کار می‌برند که به نظر بنده نادرست است؛ زیرا واژه «چکیده» در فرهنگ‌ها برای امور محسوس و مادی به کار برده شده است؛ مثل اینکه ماست را در کیسه بریزند و آب آن بچکند؛ و در موردی که کوتاه‌شده مطالب را بخواهند، بازگوکننده بهتر همان کلمه «خلاصه» است. منتهی باید دانست که در واژه «خلاصه» قلب رخ داده؛ زیرا واژه‌های «تلخیص» و «ملخص» که «لام» بر «خ» مقدم است، از همان کلمه خلاصه است و باید به دانشجو گفت که یکی از سنت‌های زبان عربی «قلب» است (بن سنن العرب القلب) و در این مورد باید کتاب «قلب» در زبان عربی استاد دکتر صادق کیا خوانده شود.
۲. مثال‌ها و معادل‌ها از خبرنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، سال دوم، شماره بیست و دوم، مهر ۱۳۷۶، صص ۵ و ۶ گرفته شده است.
۳. برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به: عسکری، ۱۳۶۲؛ مقدمه، ص ۴۸ و نیز فقه اللغة محمدالمبارک، ص ۱۹۹.
۴. برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به: کشف الظنون عن اسامی الکتب والفتون، ج ۱، ص ۱۵، افسط

مكتبة الاسلاميه، طهران، الطبعة الثانية، ١٣٨٧ هـ / ١٩٦٧ م.

### كتابينامه

خبرنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسي، سال دوم، شماره بيست و دوم، مهر ١٣٧٦.  
عسكري، ابوهلال، ١٣٦٢. الفروق في اللغة. ترجمة دكتور محمد علوي مقدم. آستان قدس رضوي.  
فيومي. مصباح المنير في غريب شرح الكبير للرافعي. الجزء الاول. الطبعة السابعة.  
كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون. ١٣٨٧ هـ / ١٩٦٧ م. الجزء الاول. الطبعة الثانية. طهران:  
مكتبة الاسلاميه. (افست)